

روزنه

نظام مدیریت محلی، قوه پنهان

محسن ابوالحسنی

● نظام‌های سیاسی در دنیا تحت تأثیر عوامل متعدد، شکل و شمایل منحصربه‌فردی به خود گرفته و منجر به تشکیل یک بافت قدرت می‌شوند که در کشور ما با توجه به تحولات سیاسی پس از انقلاب اسلامی، ساختارهای نظام سیاسی پیشین به کلی از میان رفت و نظامی مرکب از قوای سه‌گانه مستقل و یک مقام بالادستی تنظیم‌کننده‌قوا، یعنی رهبری به وجود آمد که در این اثنا، نقش شوراهای اسلامی در عنوان اسرکی تصمیم‌گیری و اداره امور کشور (اصل هفتم قانون اساسی) یاد می‌شود قابل تأمل و مذاقه است؛ به‌ویژه آنکه به نظر می‌رسد قانون‌گذار اساسی، در پی تحقق نظام عدم تراکم بوده؛ به نحوی که در یک نظام سیاسی متمرکز، مانند نظام سیاسی جمهوری اسلامی که مقامات از سوی مرکز عزل و نصب می‌شوند، با ایجاد انجمن‌های محلی در تمامی تقسیمات کشوری از میزان تمرکز کاسته و نظام عدم تمرکز محقق شود؛ اما به صورت کلی پیرامون شوراهای اسلامی می‌توان گفت از یک سو امکان‌سنجی این نهاد در ساختار قدرت حکایت از توجه قانون‌گذار به رای و نظر مردم در اداره امور محلی داشته و از سوی دیگر در عمل، شوراهای اسلامی نقش و جایگاه و نظر قانون اساسی در اراده امور کشور را ندارند و به دیگر سخن قوای حاکم در جمهوری اسلامی چنان‌که باید به نقشی و جایگاه این نهاد در بافت قدرت توجهی نداشته‌اند و آن را در حد مدیریت محدود محلی، اما هم معطوف به اقدامات عمرانی و رفاهی، عقب رانده‌اند؛ درحالی‌که بررسی کارنامه چهار دوره تشکیل شوراهای اسلامی بر ما مسجل می‌کند که این نهاد قانونی توانسته در محدوده اختیارات خود مؤثر واقع شود و فارغ از نقش آفرینی در خدمت‌رسانی و حل معضلات کشور، به ثبات سیاسی و امنیت ملی نیز کمک کند، اما آنچه دراین‌بین اهمیت ویژه‌ای دارد، جایگاه شهردار به عنوان بازوی اجرایی شوراهای اسلامی و مجری مصوبات آنهاست که براساس قانون، انتخاب و نظارت بر اعمال او به شوراهای اسلامی سپرده شده؛ درحالی‌که مطابق لایحه قانونی مدیریت شهری که اخیرا دولت آن را تسلیم مجلس کرده، انتخاب شهرداران به مردم سبده شده است که این مسئله با وجود سیمای خوب و دموکراتیک آن، می‌تواند آثار مخربی در جامعه و سطوح مختلف مدیریت محلی داشته باشد.

شهرداران که تا پیش از این، بازوی عملیاتی و اجرایی شوروا و مجری مصوبات آنها قلمداد می‌شدند، به دلیل حمایت‌شدن از سوی مردم، مناسبات فی‌مابین او و شورا دستخوش تغییر قرار گرفته و خوف ورود نگرش‌های عوام‌فریبانه در مدیریت شهری بسیار محتمل می‌نماید. همچنین نظارت شورا بر اعمال شهردار را نیز با تهدید جدی مواجه و ابزار فرافکنی و جهت‌دهی به افکار عمومی مزید بر علت تبعیت نکردن شهردار از قانون و مصوبات شورواها شده و در نتیجه احتمال رویارویی و جدال میان شورواها و شهردار افزایش پیدا می‌کند و نمایندگان مستقیم مردم را به تقابل با یکدیگر سوق می‌دهد و این مسئله فارغ از تأثیرات جریان‌های سیاسی و منازعات آنهاست؛ چراکه نظام انتخابات در کشور ما بیشتر متأثر از افراد و کاریزمای آنهاست تا احزاب و برنامه‌هایشان و ممکن است در سازوکار انتخابات شورای شهر و شهردار، شوراهای اسلامی از یک جناح و شهردار از جناح رقیب باشد که این اتفاق در مدیریت شهری به دلیل ناهمگنکی میان شورا و شهردار و تفاوت در نگرش‌های سیاسی آنها و تفوق منافع گروهی بر منافع عمومی، اختلال ایجاد کرده و منازعات سیاسی و جناحی، گریبان مدیریت شهری و محلی را فشرده و در نتیجه منافع مردم را با خطر جدی مواجه می‌کند.

بنا بر آنچه گفته شد، پیش‌فرض انتخاب شهرداران از سوی مردم در شرایطی می‌تواند منافع ملی را تأمین کند که جایگاه و نقش شوراهای اسلامی منطبق با مراد قانون‌گذار اساسی باشد و مطابق آن اصلاحاتی در قانون شورواها شود؛ به نحوی که شوراهای اسلامی در امور حاکمیتی و عزل و نصب‌های دولتی در محدوده محلی مؤثر واقع شده و چتر نظارتی‌شان فراتر از شهردار و شهرداری، محدوده دولت، سایر دستگاه‌ها و کارگزاران محلی را نیز دربر گیرد و همچنین نظام انتخابات کشور از فعالیت احزاب متأثر شود؛ به نحوی که مردم نه براساس کاریزما یا محبوبیت افراد، بلکه برنامه‌ها و اهدافی که به پیوسته لیست‌های انتخاباتی منتشر می‌شود به اعضای شورای شهر رای داده و انتخاب شهردار نیز از همین روش پیروی کند، در چنین شرایطی می‌توان گفت انتخاب شهرداران به صورت مستقیم از سوی مردم، می‌تواند پایه‌های مردم‌سالاری را مستحکم و منافع ملی را تأمین کند.

در شرایط فعلی پیشنهاد می‌شود لیست‌های انتخاباتی برای تصاحب کرسی‌های شورای شهر

همراه با معرفی شهردار یا شهرداران متبوع آن لیست‌ها باشد. اینچنین می‌توان امیدوار بود

بسیترهای مناسب قانونی، حاکمیتی و حزبی برای

انتخاب شهرداران از سوی مردم مهیا شود...

چنین باد!

این مقاله بخش نظری کتابی است که به تحلیل

پیام‌ها، مطالب و سخنرانی‌های رهبری انقلاب پرداخته

و در سال ۱۳۸۵ از سسوی عباس عبدی نوشته شده و

آن را مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) منتشر

کرده است.

برای درک واقعیت رخ‌داده در سال ۱۳۵۷ باید

تحولات ایجادشده در مقطع زمانی ۱۳۳۲ به بعد را

در ساختار رژیم و ساختار اجتماعی جامعه و جریان

مذهبی به‌خوبی واکاوی کرد تا از خلال آن به درک نسبتا

روشنی از انقلاب و فهم مطالب آیت‌الله خمینی به

عنوان رهبر انقلاب نایل شد. در تحلیل انقلاب اسلامی،

همیشه با این مشکل مواجه هستیم که صاحب‌نظران

برحسب عادت گذشته کوشیده‌اند این واقعہ را در

قابلهای تئوریکی کلاسیکی تحلیل و ارزیابی کنند و

ازاین‌رو به درک واقعیت آن نایل نمی‌شوند. این مشکل

را میلانی بدین صورت بیان می‌کند که: «بسیاری از

فرضیه‌های کوته‌بینانه [تاکید بر مدل‌های غربی توسعه

یا مدل‌های مارکسیستی] بر مطالعات ایران‌شناسی نیز

تأثیر گذاشته بود. به عنوان نمونه، در سال ۱۹۷۲ جیمز

بیل در هم‌نوایی با بسیاری از دیگر کارشناسان اعلام

کرد طبقه‌یابی، بزرگ‌ترین تهدید برای رژیم پهلوی

به شمار می‌رود و رسم بر این شده بود که چپ‌گرایان

و گروه‌های ملی‌گرا را به‌عنوان کارگزاران اصلی ایجاد

تغییرات انقلابی در ایران به شمار آورند. اسلام، به‌ندرت

به عنوان یک نیروی سیاسی، مطرح می‌گردیده.»

(میلانی، ۱۳۸۱، ص ۴۱ و ۴۲).

برخی از صاحب‌نظران هم مثل اسکاچیل در تحلیل

انقلاب ایران مجبور شده‌اند از قواعد تحلیل مرسوم

عُدول کرده و آن را با عنوان مورد منحصربه‌فرد از ذیل

تئوری‌های کلاسیک خارج کنند. (فکوران، ۱۳۷۷، ص

۵۳۲)؛ بنابراین کوشیده می‌شود فارغ از الگوهای مسلط

تئوریکی در تحلیل انقلاب‌ها به ایجاد انقلاب اسلامی

که مرتبط با مسئله پژوهش حاضر است، پرداخته شود

و درباره این ابعاد در حد محدود سخن گفته شود.

۳-۱ وابستگی

وابستگی رژیم گذشته به دو مقوله در سرنوشت آن

تأثیر تعیین‌کننده داشت؛ وابستگی اول به غرب (به طور

عام) و به ایالات متحده آمریکا (به طور خاص) بود. این

وابستگی که پس از کودتای ۲۸ مرداد روزبه‌روز افزایش

می‌یافت، در سال‌های قبل از انقلاب به حدی رسید که

مقامات آمریکایی هم آن را بالقوه خطرناک می‌دانستند.

در دهه ۲۰ میلادی به دلیل وابستگی دیگر ایران

به درآمدهای نفتی، تحول دیگری به وجود آمد و

آثار و عوارض خاص خود را ایجاد کرد. این واقعیت

را کاتوزیان، بدین صورت توضیح می‌دهد که با اتکا به

درآمدهای نفتی، سیاست توسعه اقتصادی کشور مبتنی

بر فعالیت‌های سرمایه‌بر شد که با کمبود نهادهای

داخلی، از جمله نیروی کار ماهر مواجه شد و با تأمین

این نیروها از خارج، در کشورهایی مانند ایران این باور

به وجود آمد که کشور به دست قدرت‌های غربی افتاده

است (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۱۰۵)

بنابراین می‌توان گفت وابستگی رژیم گذشته به

ایالات متحده به شکلی منجر به تضعیف آن در داخل

هم شد؛ زیرا شاه به دلیل این اتکا نوعی مصونیت برای

خود تصور می‌کرد، اما حساسیت‌های داخلی را نسبت

به این واقعیت نادیده گرفته بود، همچنین مشکل دیگر

این وابستگی وقتی نمایان شد که وضعیت شاه، وابسته

به تغییرات سیاست در داخل آمریکا شد و ازاین‌رو وقتی

کارتر در انتخابات پیروز شد، به‌ناچار شاه نیز تحت تأثیر

این تغییرات قرار گرفت و مجبور به تغییراندیشه در

داخلی خود شد؛ در حالی‌که اگر کشور وابستگی را

نداشت، قضیه به نحو دیگری رقم می‌خورد.

با گذشت زمان سهم نفت و درآمدهای آن به‌سرعت

روبه‌فزونی می‌نهاد. اتکای به نفت و درآمدهای سرشار

آن، نوعی نظام غنیمتی را بر جامعه ایران حاکم می‌کرد

که این نوع نظام‌ها از نظر برخی افراد، دارای سه وجه

به‌هم‌پیوسته است؛ وجه اول آن نوعی خاص از درآمد

است که در اینجا رانت نفت است، وجه دوم شیوه

خاص در مصرف این درآمد است که در عمل، انواع

بخشش‌ها را شامل می‌شود و وجه سوم عقلانیت

همراه آن دو است؛ عقلانیتی که رانتیه در تضاد با

عقلانیت تولیدی است. (جباری، ۱۳۸۶، ص ۷۳) در

عقلانیت رانتیه در تصمیمات شاه به‌خوبی هویدا بود.

البته در همان زمان عده‌ای خوش‌بینانه تصور

می‌کردند بهبود وضع اجتماعی و اقتصادی در نهایت

زمینه‌ساز تحول دموکراتیک خواهد شد. اما هانتینگتون

با نقد این عقیده درباره توسعه اقتصادی متکی به

درآمدهای نفتی، می‌گوید: برخی معتقد بودند افزایش

درآمدهای نفتی به‌مرور موجب دموکراتیک‌شدن

ساختار سیاسی هم خواهد شد، اما روشن است این

افزایش درآمد وقتی از فروش نفت (یا احتمالا دیگر

منابع طبیعی) به دست می‌آید، چنین خاصیتی ندارد

و درآمدهای نفتی عاید دولت می‌شود. در نتیجه بر

قدرت بوروکراسی دولتی می‌افزاید؛ زیرا نیاز آن را به

گرفتن مالیات از میان می‌برد یا آن را کاهش می‌دهد.

افزون‌بر آن دولت احتیاج پیدا نمی‌کند به مایحتاج

ضروری مردم کشورش مالیات ببندد. هر قدر سطح اخذ

مالیات پایین‌تر باشد، اعتراض مردم کمتر خواهد بود.

نکته مهمی که ممکن است به ذهن‌خطور

کند، چرایی و علت روی‌گردانی و نارضایتی مردم

از رژیمیی است که متکی به مالیات نیست. به دو

دلیل این نارضایتی به وجود می‌آید. دلیل اول اینکه

رژیم‌های این‌چنینی به دلیل مستغنی‌بودن از ملت، با

آن تحقیرآمیز رفتار می‌کنند و تحقیر منشأ نارضایتی

می‌شود و دلیل دیگر اینکه درآمدهای مذکور دائمی و

ثابت نیست، در مقاطعی که کم می‌شود، فشار به مردم

زیاد و نارضایتی به صورت انفجاری مشاهده می‌شود.

سیاست

مقاله‌ای از عباس عبدی

چرا انقلاب ناگزیر بود



عکس: david burmett

در مجموع به دلیل این دو وابستگی (به نفت و به آمریکا و غرب) بود که شاه خود را بی‌نیاز از مردم خویش حس کرد و هر روز بیش از گذشته از بنیان‌های درونی جامعه و مردم فاصله گرفت و خودکام‌تر شد. دکتر کاتوزیان می‌کوشد که با نوعی تقسیم‌بندی از ۲۵ سال (۱۳۳۲-۱۳۵۷) پایانی رژیم شاه سازوکار تحول را بیشتر توضیح دهد؛ به طور معمول فاصله سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ یعنی از کودتا تا آغاز انقلاب را دوره دیکتاتوری می‌خوانند؛ اما در واقع باید این دوران را به دو دوره کوچک‌تر تقسیم کرد: سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۴۲ که حکومت ه‌رچه دیکتاتورتر یا اقتدارگراتر می‌شد و سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۵۷ که حکومت سرشتی خودکامه داشت. در ۱۰ساله نخست پس از کودتا نه دموکراسی وجود داشت و نه هرج‌ومرج سیاسی حاکم بود؛ بلکه شکل محدودی از حکومت قانون و مجلس -هرچند متغیّب آزاد مردم نبود- که هنوز نمایندگی برخی بخش‌های جامعه را برعهده داشت و از اختیارات مشخصی برخوردار بود و هنوز نشانه‌هایی از آزادی بیان و مطبوعات و بحث و گفت‌وگوی همگانی به چشم می‌خورد. [در دوره دوم] حکومت سرشتی ه‌رچه خودکام‌تر یافت. حکومت فردی جای دیکتاتوری معمولی را گرفت و طبق سنت تاریخی، ازجمله دوره دوم حکومت رضاشاه، دولت عملا فاقد هرگونه پایگاه اجتماعی بود- حتی به نظر ایّن واقعیت که انفجار درآمد نفت بر شمار گروه‌های وابسته به دولت افزوده بود. (کاتوزیان، ۱۳۸۰، صص ۲۰۲ و ۲۰۳).

۳-۲ تحولات اجتماعی واقتصادی

پرداختن به همه تحولات اجتماعی و اقتصادی دوران منتهی به انقلاب مستلزم بحث مفصلی است؛

اما برخی ابعاد ایّن تحولات به لحاظ تردک مسائل منتهی به انقلاب اهمیت دارد.

در سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۶ تولید ناخالصی ملی ایران به قیمت ثابت شش برابر افزایش یافت؛ اما در این مدت هزینه جاری دولت ۴۱ و هزینه‌هزینه عمرانی آن حدودا ۶۵ برابر شد که حکایت از حجیم‌شدن دولت می‌کند. این اتفاق، بزرگ‌ترشدن طبقه متوسط جدید را که از چند دهه قبل آغاز شده بود، شت بخشید. طبقه‌ای که در نتیجه پدیده نوسازی پا به عرصه وجود می‌نهد و جامعه روشنفکری هسته اصلی آن را تشکیل می‌دهد. همین‌طور جمعیت شهری که یک دوره ۱۰ساله قبل از انقلاب حدودا ۶۰ درصد افزایش یافت که این رشد عمدتا در شهرهای با جمعیت بزرگ‌تر بوده است. مجموعه شرایط فوق موجب بروز پدیده حاشیه‌نشینی در شهرها شد. طبق محاسبات بانک مرکزی ایران که از سوی هاشم پسران در همان زمان انجام شد، ابعاد این نابرابری به شرح زیر بود:
الف- ناهمسازی درآمدها در مناطق روستایی و شهری در تمام سال‌ها رو به افزایش بوده است (از سال ۱۳۳۸ به بعد).
ب- درآمدها در مناطق شهری با نابرابری بیشتری نسبت به مناطق روستایی توزیع شده است.
ج- همان هزینه خانوارهای روستایی و شهری فاصله بسیار وجود دارد که این شکاف در دوره مورد بحث عمیق‌تر شده است؛ به‌طوری‌که نسبت مصرف سرانه یک شهری به یک روستایی از ۲٫۲ برابر در سال ۱۳۴۱ به ۳٫۲ برابر در سال ۱۳۵۳ افزایش یافته است.
د- میان نقاط مختلف کشور از لحاظ برابری درآمدی فاصله بسیاری وجود دارد (پیرامون ساخت و نقش رسانه‌ها، ۱۳۵۶، ص ۳۵۴).

این ساختار درآمدی شدیدا نابرابر که ضریب جینی آن در سال ۱۳۴۷ برابر ۴۰/۱۰ بود- این رقم به خودی خود گویای نابرابری زیاد بود- در سال ۱۳۵۶ به رقم ۵۱۴۴/۰ رسید (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۰، ص ۱۵) که معرف نابرابری نابرابری بود. در دهه چهل متوسط تورم سالانه کمتر از دو درصد بود؛ اما از سال ۱۳۵۰ رشد فزاینده تورم را شاهدیم که در سال ۱۳۵۳ به ۵/۱۶ درصد رسید و در ادامه به رقم ۲۵ درصد هم رسید.

شاه کوشیده بود که با تقویت کمی و کیفی طبقه متوسط جدید، طبقه متوسط سنتی را تضعیف کند؛ به‌همین‌دلیل مخالفت‌های طبقه متوسط سنتی را پیشاپیش مسجل کرده بود؛ اما به دلیل سیاست‌های غلط اقتصادی و مشکلات پیش‌گفته و نیز به دلیل نبود توسعه سیاسی کافی (حتی پس‌رفت سیاسی بود)

تواناست طبقه متوسط جدید را با خود همراه کند. از

سوی دیگر طبقه بالای جامعه را نیز نسبت به خود

اصلاحات ارضی برخلاف تصور اولیه رژیم، موجب

تقویت حضور نهاد روحانیت در روستاها شد، به‌علاوه

مهاجرت از روستاها به شهرها و حاشیه‌های شهری

وسیع و گسترده بود، اما آنچه عموما این مهاجرین را به

یکدیگر و به مردم مبدأ مهاجرت متصل می‌کرد، نهادهای

مرتبط با مذهب چون هیئت‌های مذهبی بود. به‌عنوان

مثال: «انجام یک تحقیق در ایام محرم و رمضان سال

۱۳۵۳ نشان داد که بیش از ۱۲۳۰۰ هیئت مذهبی تنها

در تهران تشکیل شده است که غالب آنها از سال ۱۳۴۴

به بعد تشکیل یافته‌اند و ابعاد گستردگی این هیئت‌ها به

نحوی است که بسیاری از اصناف و گروه‌های اجتماعی

را در برگرفته است و تنها ۱۸۲۱ هیئت مذهبی و عزاداری

در تهران از عناوینی برخوردارند که قابل توجه می‌باشد:

... [اسامی هیئت‌های اصناف و اقوام].»

تعداد مساجد نیز طی ایّن دوره افزایش یافت. در

شهری چون تهران این تعداد در سال ۱۳۴۰ برابر ۲۹۳

باب ولی در سال ۱۳۵۱ به ۷۰۰ باب رسید. (همان، ص

۱۵۴)

برای آنکه معلوم شود بهبود اوضاع اقتصادی

چگونه موجب تقویت مالی نهادهای مذهبی شد

می‌توان از یک قرینه استفاده کرد که درآمد آستان قدس

رضوی از نذورات مردم که طی سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۱

کمتر از دو برابر افزایش یافته بود، از سال ۱۳۵۱ تا

حدودا ۵/۵ برابر شد (همان، صص ۱۵۸-۱۵۷) تعداد

طلاب قم در سال ۱۳۵۴ به حدود ۱۸ هزار نفر یعنی سه

برابر این تعداد در سال ۱۳۴۰ رسید. (همان، ص ۱۵۹)

تکنولوژی نیز به کمک مذهب آمد- بلندگو و ضبط

صوت و نوار به‌ویژه نوارهای قرآن و سخنرانی و مداحی

اهل‌بیت بازار مهمی از نوار را به خود اختصاص داد و

حتی پای آن به روستاها نیز باز شد.

مجموعه این نهادهای موجب بهم‌پیوستگی طبقات

متوسط سنتی و پایین شهری و روستایی از خلال مذهب

شد.

پس از سال ۱۳۴۲ و قیام ۱۵‌خرداد و بی‌اعتمادی

و بی‌اعتقادی نسبت به نگرش‌های پیشین در مبارزه با

رژیم، نوعی گرایش جدید نسبت به اسلام به وجود آمد،

گرایشی که هم میان طبقات سنتی و روستایی مشهود

بود و هم میان طبقه متوسط شهری به چشم می‌خورد،

گرچه برداشت‌های این دو تا حدودی متفاوت از یکدیگر

بود.

به‌عنوان نمونه در کل دهه ۱۳۴۲-۱۳۳۲ تعداد

۵۶۷ عنوان کتاب مذهبی در ایران منتشر شده بود،

درحالی‌که این تعداد در پنج سال ۱۳۴۶-۱۳۴۲ به

عنوان و در سه سال ۱۳۵۰-۱۳۴۸ به ۷۵۵ عنوان و در

سه سال ۱۳۵۱-۱۳۵۰ به تعداد ۱۶۹۵ عنوان بالغ شد.

این تغییر مکانی که در حوزه فعالیت سیاسی پدید

آمد، موجب غرسگولارشدن سیاست و حیات عمومی

در دوره پس از آن شد. (میرسپاسی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۸)

و از سوی دیگر در جامعه به‌شدت متحول نیاز

به همبستگی گروهی و اجتماعی وجود داشت و

مذهب قالب بسیار مناسبی برای تحقق این هدف

بود. «مذهب، احساس همبستگی گروهی و اجتماعی

مردوریزان جمعیت مناطق فقیرنشین و حلیی آبادها

را فراهم کرد؛ همان احساسی که آنها پس از ترک

روستاهای کاملا همبسته و منسجم خود و واردشدن

به فضای بی‌هنجار حلبی آبادهای جدید بی‌دریوگر

از دست داده بودند... ساکنان این‌گونه محلات شهری

-که همگی دهقانان تازه بی‌زمین شده بودند- مذهب

-را جانشین جوامع ازدست‌رفته‌شان قلمداد می‌کردند،

زندگی اجتماعی خود را با مساجد مربوط می‌دانستند

و با اشتیاق به سخنان روحانیون محلی گوش می‌دادند...

هجوم ناگهانی و بدون برنامه به شهرها در دهه ۱۳۵۰

نیز پایگاه اجتماعی روحانیون ایران را تقویت کرد. به

این ترتیب، نوسازی موقعیت یک گروه سنتی را بهبود

بخشید.» (آزراه‌گرایان، ۱۳۷۷، ص ۶۶۰) عامل دیگری

موجب تقویت گرایش به اسلام به‌ویژه در طبقه

متوسط جدید شد، افول گرایش‌های